



فصلنامه علمی، پژوهشی فقه و مبانی حقوق اسلامی سال سیزدهم / شماره ۳ / پاییز ۱۳۹۸

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۲/۲۹

تاریخ بازنگری: ۹۸/۰۷/۱۳

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۸/۱۰

تاریخ انتشار: ۹۸/۰۹/۳۰

تغییرات جهت دعوی در ارتباط با اعتبار امر قضاوت شده

حسن پاشازاده^۱ اسماعیل صغیری^۲ علی عمرانی^۳

چکیده:

هدف پژوهش حاضر، بررسی تأثیر تغییر جهت دعوا بر صدق اعتبار امر قضاوت شده می‌باشد. در این راستا با این سوال مواجه هستیم که تغییر جهت دعوا با تغییر جهت حکمی صدق می‌کند و یا ضرورت دارد که جهت موضوعی دعوا تغییر یابد تا بتوانیم تغییر جهت دعوا و در نتیجه به عدم صدق اعتبار امر قضاوت شده یقین حاصل کنیم. اکثریت نویسندگان توصیف حقوقی به عمل آمده از سوی دادگاه را جهت تحقق مفهوم جهت ضروری می‌دانند و بیشتر اختلاف بوجود آمده بر سر امکان توصیف مجدد جهات موضوعی و امکان طرح دعوی صرفاً با تغییر توصیف به عمل آمده می‌باشد. بعد از مطالعه مفهوم و ارکان اعتبار امر قضاوت شده و تصمیمات قضایی مشمول این قاعده و با تکیه بر این تفکر مبتنی بر واقعیت که دعوا و خواسته با موضوع تحقق می‌یابد و تا موضوعی نباشد، وجود حکم نیز منتفی می‌باشد، با احتیاط به این نتیجه متمایل شده‌ایم که تغییر جهت دعوا نه با تغییر جهت حکمی بلکه با تغییر جهت موضوعی صدق خواهد کرد.

کلید واژه ها: جهات موضوعی، جهات حکمی، اعتبار امر قضاوت شده، توصیف، امور حسبی.

مقدمه:

در قانون آئین دادرسی مدنی اعتبار امر قضاوت شده زمانی تحقق می‌یابد که دعوایی با وحدت موضوع، وحدت سبب، بین اشخاص یکسان یا قائم مقام آنها، سابقاً در مراجع قضایی رسیدگی شده و نسبت به حکم آن حکم قطعی صادر شده باشد، دیگر برای بار دوم نمی‌توان، عیناً به همان دعوا رسیدگی کرد. جهت وارد شدن به بحث اصلی، ابتدا گفتار مقدماتی مفهوم اعتبار امر قضاوت شده و مبنای حقوقی آن را به مورد بررسی قرار می‌دهیم و پس از برشماری عناصر کلی این قاعده، به بررسی مفهوم جهت دعوا به عنوان موضوع اصلی این مقاله خواهیم پرداخت.

۱: استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. پست الکترونیکی: Hasanpashazadeh@yahoo.com

۲: استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. پست الکترونیکی: Saghiri_esmaeil@yahoo.com

۳: دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول). پست الکترونیکی: Omrani_alilawer@yahoo.com

۱- مفهوم قاعده

اقامه دعوا از طرف خواهان علیه خواننده، رسیدگی دادگاه و صدور حکم، اگرچه در جهت اجرای عدالت است، اما باید نزاع و اختلاف فی مابین اصحاب دعوا را نیز پایان دهد تا محکوم له (خواننده یا خواهان)، با قطعیت حکم، امکان یابد با اطمینان و خیالی آسوده، از محکوم به یا مورد دعوا بهره برداری و از حکم صادره به عنوان دلیل نیز، عندالافتضاء استفاده نماید. بنابراین، با توجه به این که با صدور حکم و قطعیت آن، دعوا پایان می‌یابد، باید راه اقامه و رسیدگی دوباره به چنین دعوایی، بسته شود.

اگرچه در حقوق فرانسه، مبنای اعتبار امر قضاوت شده، اماره قانونی «مطابقت احکام با حقیقت» دانسته شده است، اما در حقوق ایران، برخلاف حقوق فرانسه، مبنای قاعده اعتبار امر قضاوت شده مطابقت احکام با واقعیت نیست، بلکه قانونگذار حق اقدام قانونی (دعوا) را نسبت به حق اصلی که مورد نزاع است، فقط یک بار مجاز می‌داند. رأی مراجع قضاوتی با داشتن شرایطی می‌تواند، دارای اعتبار امر قضاوت شده یا به تعبیری منجر به سقوط دعوا و زوال حق مدعی در پیگیری دعوا شود. (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۱۲۶).

۲- مبنای حقوقی و نحوه حاکمیت قاعده امر قضاوت شده

در اینکه حقوق قاعده اعتبار امر مختومه را چرا پذیرفته است، پاسخ های متفاوتی ارائه شده است. از بین این پاسخ ها، پاسخی قوت یافته است و با واقعیت انطباق پیدا کرده است که فصل خصومت را مد نظر دارد و می خواهد جلوی صدور آراء متعارض در پی شکایت محکوم علیه را بگیرد. (Nadeau, 1980, p. 122)

بعلاوه، رأی قطعی صادره از دادگاه برای طرفین موقعیت حقوقی جدیدی ایجاد می‌کند و طرفین و به خصوص محکوم له بر آن وضعیت جدید حاصل از رأی دادگاه دل می‌بندند و برایشان انتظاری مشروع و قانونی به وجود می‌آید. پس هدف قاعده اعتبار امر قضاوت شده بالاتر از فصل خصومت، تضمین این ثبات در حقوق و تکالیف و حمایت از انتظار مشروع است. (Nadeau, 1980, p. 122)

قاعده امر قضاوت شده در حقوق موضوعه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و در قوانین مدنی ما نیز، به حاکمیت چنین قاعده‌ای صراحتاً اشاره گردیده است.

در قانون آئین دادرسی مدنی ما، با توجه به اینکه نامی از حاکمیت قاعده صراحتاً اشاره‌ای نشده، اما می‌توانیم از برخی از مواد قانونی آئین دادرسی مدنی حاکمیت آن را درک کنیم. اما بر اساس بند ششم ماده ۸۴ ق.آ.د.م. نویسندگان این رشته عمده دلیل خود را توجیه می‌کنند که بر اساس آن یکی از مواردی که خواننده دعوا مجاز است با طرح یک ایراد شکلی و بدون ورود در ماهیت اختلافات، از دادگاه خواستار آن باشد تا به صدور قرار رد دعوا بپردازد، جایی است که: «دعوای طرح شده سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنان هستند رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد».

تغییرات جهت دعوی در ارتباط با اعتبار امر قضاوت شده

همچنین ماده ۳۷۶ قانون آئین دادرسی مدنی که اشعار می‌دارد: «چنانچه در موضوع یک دعوا آرای مغایری صادر شده باشد بدون آنکه طرفین و یا صورت اختلاف تغییر نماید و یا به سبب تجدیدنظر یا اعاده دادرسی رأی دادگاه نقض شود، رأی موخر بی اعتبار بوده و به درخواست ذینفع بی اعتباری آن اعلام می‌گردد». دلیل بی اعتباری رأی موخر که بطور آشکارا معلوم است، تعارض آن با قاعده اعتبار امر مختومه است و طبیعی است که چنین رأیی، صرف نظر از آنکه رأی اول به نحو صحیح اصدار یافته یا نه، می‌بایست نقض گردیده و بی اعتبار اعلام گردد». (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۸۵)

همچنین جهت اعتراض آراء در ظرف زمانی محدود که شامل تجدیدنظرخواهی و اعاده دادرسی می‌باشد بیانگر آن است که پس از صدور یک رأی، فقط می‌توان از طریق تجدیدنظرخواهی و اعاده دادرسی در ظرف زمانی به نقض آراء صادره پرداخت و تا زمانیکه مهلت اعتراض ها به اتمام و یا این اعتراض‌ها به نتیجه نرسد، با رأیی مواجه می‌شویم که می‌بایست ناگزیر به اجرا درآید و به هیچ وجه گریزی از آن وجود نخواهد داشت. که در چنین حالتی با حاکمیت امر قضاوت شده روبرو بوده و به طور ضمنی حاکمیت آن را قبول می‌کنیم.

در حقوق موضوعه فقط به علت وجود بند ششم ماده ۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی نمی‌توان قائل به نظر مذکور گردید، بلکه یکی از لوازم حاکمیت این قاعده امکان طرح این ایراد است، لذا بایستی این قاعده را در جهت خاتمه بخشیدن به دعاوی و جلوگیری از صدور آراء متعارض دانست.

۳- مهلت استناد به قاعده امر قضاوت شده

سوالی که به ذهن خطور می‌کند، این است که استناد به ایراد امر مختومه به مهلت زمانی خاصی مقید است یا نه؟ در این باره باید به ماده ۸۷ ق.آ.د.م. استناد کرد که مهلت طرح ایرادات مذکور در ماده ۸۴ ق.آ.د.م. را محدود به «تا پایان جلسه اول دادرسی» نموده و طرح امکان ایراد پس از جلسه اول دادرسی را فقط اختصاص به جایی دانسته که سبب ایراد پس از جلسه اول مطرح شود و در سوال ما که زمینه طرح ایراد قبل از جلسه اول وجود داشته است، می‌بایستی نتیجه گرفت که در این حالت امکان طرح ایراد امر قضاوت شده موجود نبوده و خواننده حق طرح این ایراد را از دست می‌دهد. (Fricero, 1998, p.978)

و همچنین ماده ۹۰ قانون آئین دادرسی مدنی که مقرر می‌دارد: «هرگاه ایرادات تا پایان جلسه اول دادرسی اعلام نشده باشد دادگاه مکلف نیست جدا از ماهیت دعوا نسبت به آن رأی دهد». نیز، در تمامی مصادیق اجرا نداشته و آن را می‌بایست فقط در مواردی جاری دانست که دادگاه ایراد را بررسی نموده، اما به علت عدم ورود ایراد، قصد پاسخ دادن به آن به صورت جداگانه را ندارد. اما در جایی که ایراد مطرح شده باشد، اصولاً ورود دادگاه به ماهیت دعوا معنا نخواهد داشت و ضروری است دادگاه تصمیم مقتضی در خصوص ایراد مطرح شده را صادر کند.

۴- اعتبار امر قضاوت شده و انواع آراء

از جمله مباحث دیگری که در خصوص قاعده امر قضاوت شده مطرح می‌شود، بررسی آن نسبت به آرائی است که در دسته‌بندی‌های مشخصی تقسیم گردیده‌اند. از جمله مهم‌ترین این تقسیم‌بندی‌ها در ارتباط با حاکمیت قاعده امر قضاوت شده می‌توان به:

(الف) آراء قطعی و غیر قطعی (امور حسبی)

(ب) احکام و قرارها

(ج) آراء ترافعی و غیر ترافعی که در ذیل به تشریح مختصر مباحث پرداخته می‌شود.

۴-۱- آراء قطعی و غیر قطعی

سوال این است که اعتبار امر مختومه صرفاً شامل آراء قطعی می‌گردد یا آنکه شامل آراء صادره‌ای که هنوز قطعیت نیافته است نیز می‌گردد؟ در پاسخ باید گفت که قطعی نبودن با عدم جریان قاعده اعتبار امر مختومه ملازمه ندارد. زیر رأی غیر قطعی نیز گرچه لازم الاجرا نیست، ولی تا نقض نشده، اعتبار رأی را دارد. منتها آیین دادرسی استناد به اعتبار امر مختومه به جهت صادر شده بودن رأی غیر قطعی غیر از آیین دادرسی استناد به اعتبار امر مختومه به جهت صادر شده بودن رأی قطعی می‌باشد. زیرا در حالت دوم قرار رد دعوا صادر می‌شود. ولی در حالت اول قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود تا قطعی شدن و یا نقض شدن رأی غیر قطعی مستند اعتبار امر مختومه با گذشتن مهلت شکایت از آن رأی معلوم شود. (Fricero, 1998, p.969)

در نظام حقوقی ما، هر چند در بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م. قانونگذار به صدور رأی قطعی اشاره نموده است. اما در بند ۲ این ماده را نیز می‌توان به اعتبار آراء غیر قطعی اشاره کرد. که مقرر می‌دارد: «دعوا بین همان اشخاص در همان دادگاه یا دادگاه هم عرض دیگری قبلاً اقامه شده و تحت رسیدگی باشد و یا...» و چنانچه رأی صادر شده، اما هنوز قطعی نیز نشده باشد، می‌توان قائل به آن گردید که هنوز دعوا تحت رسیدگی است و همینطور چنانچه پرونده در مرحله تجدیدنظر قرار داشته باشد، مطمئناً می‌توان دعوا را «تحت رسیدگی» دانست. (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۱۳۲)

طبیعی است رأیی که حالت قطعیت یافته است، مشمول قاعده امر قضاوت شده است، هر چند نسبت به آن فرجام خواهی شده باشد و صرفاً رأی نقض دیوان عالی کشور است که پس از صدور، آثار این قاعده را منتفی می‌سازد. در حقیقت در این حالت یعنی مرحله‌ای که پرونده در دیوان عالی کشور در جریان است، نه قابلیت اجرای رأی در حالت تعلیق است و نه اعتبار آن به عنوان یک امر قضاوت شده می‌باشد. (موسوی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۱)

۴-۲- احکام و قرارها

سوالی که مطرح می‌گردد در بین آراء که خود شامل احکام و قرارها می‌باشد، کدام یک مشمول قاعده اعتبار امر قضاوت شده است؟ آیا اعتبار این قاعده فقط شامل آراء قاطع دعوا می‌گردد یا آنکه شامل قرارها نیز می‌شود؟ در بین اساتید حقوق ما در خصوص قرارها اختلاف نظرهایی وجود دارد. اکثریت از آنان اعتبار امر قضاوت شده را شامل

تغییرات جهت دعوی در ارتباط با اعتبار امر قضاوت شده

آراء و قرارها می‌دانند و برخی دیگر فقط احکام را شامل حاکمیت این قاعده مذکور می‌دانند. (شمس، ۱۳۸۷، ص ۲۹۶). بند ششم ماده ۸۴ ق.آ.د.م. نیز به حکم قطعی اشاره نموده و ظاهراً قرارها را از شمول حاکمیت این قاعده مستثنی کرده است.

برای این منظور شاید سوالی که مطرح گردد آن است که اگر ما اعتبار امر مختومه را برای اینگونه قرارها قائل گردیم، آیا چنین امری موجب بوجود آمدن ناعدالتی و بی‌انصافی نخواهد شد؟ با فرض اینکه فردی به عنوان قیم دیگری مبادرت به طرح دعوا نموده ولی به علت همراه نداشتن مدرکی که دال بر اثبات کننده سمت وی باشد با قرار رد دعوی مطرح شده مواجه می‌گردد. حال پس از چنین رد دعوایی، به نظر عادلانه است که ما امکان طرح هر دعوایی را در آینده از طرف وی ممنوع ساخته و به قاعده مذکور متوسل شویم؟

در واقع به پرسش‌های فوق الذکر پاسخ مثبت نمی‌توان داد و حتی نویسندگانی که قائل به اعتبار امر مختومه قرارهای قاطع دعوا می‌باشند نیز به هیچ عنوان معتقد به چنین پاسخی نیستند. چون که بند ششم ماده ۸۴ ق.آ.د.م. نیز به حکم قطعی اشاره نموده است.

البته باید گفت که بر فرض شمول اعتبار امر مختومه بر قرارها، این شمول مطلق نیست و بلکه شرایط کلی شمول کنترل و احراز شود. مثلاً اگر در دعوی قبلی مبنای صدور قرار رد دعوا فقدان نفع باشد، در دعوی جدید مبنای صدور همان قرار رد دعوا می‌تواند فقدان اهلیت باشد. ولی اگر همان دعوی فاقد نفع برای خواهان مجدداً تکرار شود، دادگاه باید بر مبنای صدق اعتبار امر مختومه قرار رد دعوا صادر کند. پس باید گفت که در قرار نیز همچون حکم، تغییر یافتن جهت موضوعی مثل عدم اهلیت، مانع استناد به قاعده اعتبار امر مختومه خواهد شد. لازم به ذکر است که اعتبار قاعده امر قضاوت شده مربوط به قرارهای قاطع دعوا می‌باشد و شامل قرارهای مقدماتی و قرینه نخواهد شد؛ زیرا طرح اعتبار قاعده موضوعیت نداشته و اختصاصاً از شمول قاعده امر قضاوت شده خارج خواهد بود. (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۱۵۱)

در خصوص عدم شمول اعتبار امر مختومه نسبت به قرارهای دادگاه در نشست قضایی دادگستری رشت، آبان ماه ۱۳۸۰، این سوال مطرح شد که: «طبق بند ۶ ماده ۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی چنانچه دعوی طرح شده سابقاً بین همان شخص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنان هستند رسیدگی شده نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد اعتبار امر مختومه دارد آیا اگر قرار هم صادر شده و قطعی شده باشد اعتبار امر مختومه را دارد یا خیر؟»
نظر اکثریت: «هر چند، بند ۶ ماده ۸۴ فقط حکم قطعی را بیان کرده است اما اگر قرار هم صادر شود و قطعی گردد اعتبار امر مختومه را دارد».

نظر اقلیت: «طبق بند ۶ ماده مرقوم چنانچه حکم صادر شود اعتبار امر مختومه پیدا می‌کند» (زراعت، ۱۳۸۴، ص ۳۳۷)
قائل شدن اعتبار امر قضاوت شده برای قرارهای قاطع دعوا در کشور ما قابل دفاع نمی‌باشد. در حقیقت علاوه بر اینکه در بند ۶ ماده ۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی صراحتاً حکم قطعی دارای چنین اعتباری اعلام شده، رویه محاکم نیز

مبین این است که بر اساس قرار رد دعوا که قبلاً صادر و قطعی شده، دعوا دوباره اقامه شده را، به این جهت نباید مردود شمرد (شمس، ۱۳۸۷، ص ۴۴۹).

با توجه به اینکه مطالبه حق و اقامه دعوا حقی است که سقوط آن نیاز به تصریح قانونی دارد و نصی در این خصوص باید در موضع آن تفسیر شود و در مقام شک، به اصل که همان اقامه دعوا است رجوع شود. بنابراین می‌توان قائل به نظریه اقلیت نشست قضایی شد.

البته باید توجه داشت که گزارش اصلاحی از حیث آثار مانند حکم است و موجب فصل دعاوی می‌شود و با سایر قرارها تفاوت دارد. بنابراین قرار سقوط دعوا که بر این اساس و یا به هر سبب دیگری از جمله انصراف کلی از دعوا (بند «ج» ماده ۱۰۷ قانون آئین دادرسی مدنی) صادر شود دارای اعتبار امر قضاوت شده است. (شمس، ۱۳۸۷، ص ۳۳۴).

۴-۳- آراء صادره در دعاوی ترافیعی و غیر ترافیعی

سوالی که مطرح است که قاعده امر قضاوت شده صرفاً شامل آراء صادره در دعاوی ترافیعی که در حقیقت به یک پرونده قضایی اشاره دارد یا آنکه شامل دعاوی غیر ترافیعی نیز می‌گردد؟

پیروان این نظریه معتقدند که در دادرسی باید بین دو مفهوم دعوی و حق مورد نزاع تفاوت گذارد. اعتبار امر قضاوت شده فقط در روابط دادرسی و ترافع بین اصحاب دعوی موثر است، و خللی به روابط مادی آنان و حقوقی که بر سر آن به نزاع برخاسته‌اند نمی‌رساند.

به نظر هلوینگ، آراء محاکم به دو گروه «موجد حق» و «اعلام کننده حق» تقسیم می‌شود. تصمیم دادگاه به طور معمول جنبه اعلامی دارد و کاشف از حق است، و روابط حقوقی گذشته دو طرف را اعلام می‌کند. ولی، این اعلام منتهی به صدور دستور به یکی از آنها درباره انجام دادن امری می‌شود، و آثاری مستقل از روابط پیشین آنان به وجود می‌آورد. رأی دادگاه در روابط دو طرف تنها یک اثر ترافیعی دارد، که به موجب آن تمام دادرسان بعدی به اعلام موجود در آن حکم پایبند می‌شوند. در این میان رابطه حقوقی دو طرف از نظر ماهوی تغییر نمی‌کند، و فقط محاکم ناگزیر می‌شوند که از تصمیم اعلام شده پیروی کنند. بنابراین، اعتبار امر قضاوت شده چیزی جز اعتراض ناپذیری حکم نیست. این نظریه را می‌توان به راحتی رد کرد، زیرا اگر حق امتیازی باشد که از طرف جامعه به اشخاص اعطا و به وسیله قوای عمومی تضمین می‌شود، چگونه است که رأی دادگاه در روابط حقوقی ماهوی دو طرف اثری ندارد ولی تمام محاکم موظف‌اند از آن پیروی کنند؟

اوگو روکو در مقام رفع نقایص این نظریه‌ها می‌گوید: «اعتبار امر قضاوت شده نه ارتباط به خود حکم دارد، و نه ناظر به حقوق واقعی اصحاب دعوی است» مبنای آن را باید از جهت حق اقامه دعوی بررسی کرد. حق اقامه دعوی حقی است که به موجب آن هر کس می‌تواند از دادگاه بخواهد که درباره وجود یک حق مادی رسیدگی و موجبات اجرای آن را فراهم کند. این حق با یک بار رسیدگی از بین می‌رود. دادرسی یک عمل نهایی سازمان های قضایی است. بنابراین در تعریف اعتبار امر قضاوت شده می‌توان گفت: «عبارت است از الزام سازمان های قضایی بر اینکه

تغییرات جهت دعوی در ارتباط با اعتبار امر قضاوت شده

دعوی رسیدگی شده را از نو نپذیرند». در واقع در امور ترافعی، می‌بایست با صادر شدن رأی دادگاه نزاع به پایان برسد و به طوری که نقطه پایانی وجود نداشته باشد و دعوی به شکلی ادامه داشته باشد، رسیدگی به هیچ عنوان دارای اثر نیست. (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۱۵۲)

برای شناسایی امور غیر ترافعی باید به طبیعت ویژه این اعمال رجوع کرد و تشریفات دادرسی معیاری مفید نیست: در دادرسیهای عادی، همیشه دو یا چند تن در یک مسأله حقوقی با هم اختلاف دارند و دادرس، به منظور پایان دادن به این اختلاف، دخالت می‌کند. بنابراین، در تمام مواردی که دادرسی مسبوق به نزاع است «ترافعی» است. ولی، در امور حسبی، کسانی که به دادگاه مراجعه می‌کنند همه خواهانند، و دادرس تصمیمی مانند یک مدیر، به منظور حفظ منافع عمومی می‌گیرد. اما در همین حیطه امور غیر ترافعی نیز چنانچه ماهیت رسیدگی، حالت ترافعی به خود می‌گیرد، ناگزیر می‌بایست قائل به حاکمیت قاعده اعتبار محکوم بها گردید. (Solus&perrot, 1961)

تصمیم های امور غیر ترافعی به لحاظ اعتبار آنها می توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد:

الف: تصمیمهای قطعی

موافق ماده ۲۷ قانون امور حسبی که اشعار می‌دارد: «تصمیم دادگاه در امور حسبی، قابل پژوهش و فرجام نیست، جز آنچه در قانون تصریح شده باشد».

ب: تصمیم های پژوهش پذیر

در قانون امور حسبی، بر تصمیم های قابل پژوهش اطلاق «حکم» شده است. تغییر اصطلاح قانون در ابتدا این تصور را به وجود می آورد که، تصمیمات پژوهش پذیر از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار است؛ ولی، دقت در مواد قانون امور حسبی نشان می‌دهد که این تصور را باید تا حدودی تعدیل کرد. در این قانون، احکام قابل پژوهش را به پنج دسته اصلی می‌توان تقسیم کرد که از جمله آنها: حکم حجر و رفع آن - حکم موت فرضی - حکم تقسیم ترکه - رد درخواست حصر وراثت - احکامی که فصل خصومت می‌کنند. (مورل، ۱۹۴۹، ص ۱۴۵)

به طور مثال در دعاوی مربوط به تقسیم مال مشترک، چنانچه کلیه شرکاء به تراضی تصمیم به تقسیم مال مشترک بگیرند و نقش دادگاه صرفاً نقش هدایت کننده و رسمیت بخشنده به تصمیم آنان باشد، می‌توان ابطال تقسیم صورت گرفته را از دادگاه درخواست کرد و با توجه به عدم شمول حاکمیت قاعده اعتبار امر قضاوت شده در این خصوص، دادگاه می‌تواند در رأی خود تجدیدنظر کند. اما در جایی که صرفاً یک یا چند نفر از شرکاء مبادرت به طرح دعوی تقسیم نموده و باقی شرکاء را خوانده دعوی قرار داده‌اند، چنانچه دادگاه نتواند مجموع شرکاء را راضی به تقسیم توافقی مال مشترک نماید، لاجرم تصمیمی در این خصوص اتخاذ خواهد کرد که این تصمیم ماهیت «حکم» داشته و دارای اعتبار امر قضاوت شده خواهد بود. پس در برخی از دعاوی غیر ترافعی که ما با تقابل طرفین روبرو باشیم قاعدتاً می‌بایست حکم به سرایت قاعده اعتبار امر قضاوت شده در خصوص آن دهیم، اما ما در قانون امور حسبی مواردی را شاهدیم که ماهیت رسیدگی دادگاه ظاهراً «جنبه ترافعی» داشته و حتی تصمیم دادگاه قابل تجدیدنظر اعلام شده است، اما با این حال قانونگذار به دادگاه اجازه داده است تا از حکم خود عدول کند. (موسوی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۰)

۴-۴- وضعیت گزارش اصلاحی

گاه دو طرف به تراضی به دعوی پایان می‌دهند و شرایط صلح را آزادانه بین خود معین می‌کنند. این قرارداد را، از این جهت که وسیله دادرس تنظیم می‌شود و از نظر شکل و صورت نیز شبیه رأی است، «قرارداد قضایی» می‌نامند. گزارش اصلاحی از نظر ماهوی یک قرارداد واقعی است و اعتبار و اثر آن تابع قواعد عمومی قانون مدنی است. بنابراین، اگر ایجاب این سازش نزد دادرس واقع شود، پیش از قبول طرف دیگر اثر حقوقی ندارد. به همین جهت، ماده ۶۳۱ قانون مدنی اعلام می‌کند: «هرگاه سازش نشود، گذشتهایی که طرفین هنگام تراضی به سازش کرده‌اند، لازم‌الرعایه نیست». تنظیم گزارش اصلاحی عمل قضایی نیست و به همین دلیل، از اعتبار امر قضاوت شده استفاده نمی‌کند. طرفین سازش، در عین حال که مانند سایر متعاقدین باید مفاد قرارداد را محترم شمارند، می‌توانند ابطال آن را به سبب مخالفت با نظم عمومی یا اشتباه و اکراه از دادگاه بخواهند. (کاتوزیان، ۱۳۹۶، ش ۱۷۰).

۴-۵- دامنه اعتبار قاعده امر قضاوت شده

از جمله مطالبی که در خصوص قاعده اعتبار امر قضاوت شده بحث می‌شود مربوط به تعیین دامنه اعتبار این قاعده است که مباحث دشوار و پردامنه می‌باشد که به موجب آن دامنه اعتبار قاعده محکوم بها تا کجاهاست؟ در این باره باید گفت که نگاه شکلی و صوری و اعتماد کامل به اجزاء سه گانه رأی نمی‌تواند معیار قاطع تشخیص قلمرو اعتبار قاعده امر مختومه باشد. بدین توضیح که رأی دادگاه از سه جزء مقدمه (مشخصات طرفین، طریقه وقوع اختلاف و شرح ماوقع پرونده)، جهات (اعم از موضوعی و حکمی) و منطوق (نتیجه تشخیص دادگاه در مقام حمل جهت حکمی بر جهت موضوعی) تشکیل می‌شود. در اینکه مقدمه رأی دادگاه فاقد اعتبار امر مختومه است، تردیدی بین نویسندگان حقوقی وجود ندارد. زیرا دادگاه در این جزء از رأی هیچ قضاوتی نمی‌کند و هیچ کبرا و صغرائی را بر یکدیگر حمل نمی‌کند. بلکه بیشتر عمل اداری انجام می‌دهد؛ یا طبق اعلام خود طرفین و یا طبق اسناد سجلی و یا از توافقاتی از قبل موجود، موضوعاتی را مفروض می‌انگارد و ذکر می‌کند.

از طرف دیگر در اعتبار امر مختومه داشتن جزء منطوق رأی دادگاه تردیدی وجود ندارد. زیرا قضاوت به معنای دقیق کلمه: حاصل تطبیق حکم بر موضوع، در این جزء اتفاق می‌کند و اصلاً جلوه می‌کند. به بیان دیگر این جزء از رأی دادگاه تشخیص و دستور قاطع دادگاه است و در حد اعلا و یقینی باید اعتبار امر مختوم داشته باشد و حجت دعوا تلقی شود.

همانا آنچه محل تأمل دارد، اعتبار امر مختومه داشتن یا نداشتن جهات رأی دادگاه است. از یک طرف چنین به نظر می‌رسد که جهات اعم از موضوعی و حکمی فاقد اعتبار امر مختومه باشند. زیرا جهات غیر از خواسته هستند و آنچه از دادگاه برای رسیدگی و قضاوت خواسته می‌شود، خواسته است و نه آن جهات یعنی امور موضوعی و یا حکمی متنوعی که مستقل از خواسته می‌توانند آن خواسته را اثبات و یا رد کنند. به بیان دیگر جهات موضوعی و یا حکمی خارج از خواسته صرفاً لازمه قناعت وجدان قاضی از این دو جهت است: نخست از جهت موضوعی و اثبات خواسته و سپس از جهت حکمی یعنی پاسخ قانونی هر یک از آن جهات موضوعی.

تغییرات جهت دعوی در ارتباط با اعتبار امر قضاوت شده

ولی باید گفت که نباید گول شکل گزایی را بخوریم: دادگاه هم در منطوق و هم در جهات قضاوت می‌کند و اصلاً بر خلاف ظهور اولیه که قضاوت قاضی در منطوق است و نه در جهات، حقیقت حالت عکس است که قاضی در بخش جهات رای واقعا اجتهاد و قضاوت می‌کند و منطوق رأی همانا صرفاً آینه آن اجتهاد و قضاوت است.

پس باید سراغ معیار ماهوی برویم و ببینیم که دادگاه کجا واقعاً قضاوت کرده است. بدین معنی که اگر دادگاه موضوعی را به اثبات رسانده است و حکم قانونی مرتبط را پیدا کرده و بر آن موضوع حمل کرده است، باید گفت که دادگاه واقعا قضاوت کرده است و در نتیجه این احراز و تطبیقش اعتبار امر مختوم را دارد. ولی اگر دادگاه موضوعی را نه احراز و اثبات بلکه از یک واقعیت بیرونی اخذ کرده باشد، به نظر می‌رسد که قضاوتی رخ نداده است و در نتیجه اعتبار امر مختومی نیز وجود نخواهد داشت. مثلاً اگر قاضی سند رسمی داشتن ملکی را با استناد به سندی در رای خود بیاورد در حالیکه آن سند از قبل جعلی بوده است، در این باره نباید قایل به وجود امر مختومه بود. (محسنی، ۱۳۷۹، ش ۳۱)

آنچه باقی می‌ماند، حدود اعتبار امر مختومه داشتن جهات رأی دادگاه می‌باشد. زیرا همه جهات نمی‌تواند به منطوق رأی دادگاه مستقیماً منتهی شود و یا به بیان دیگر شرط لازم و کافی تحقق منطوق باشد. پس باید صرفاً به آن جهتی اعتبار امر مختوم قابل شد که مقوم و مبنای ضروری منطوق رأی دادگاه باشد. به عنوان مثال اگر خواسته دعوایی الزام بایع به تسلیم مبیع باشد. اثبات وقوع بیع در قسمت جهات رأی چون مقوم منطوق یعنی حکم به تسلیم می‌باشد، به یقین از اعتبار امر مختوم برخوردار خواهد بود. ولی تشخیص و اثبات تاریخ معین وقوع بیع که یک هفته قبل از دعوا بوده و یا یک ماه قبل از دعوا، نباید از اعتبار امر مختوم برخوردار باشد. زیرا احراز این امر (وقوع بیع در روز معین) نه خواسته بوده و نه مقوم منطوق رأی دادگاه. آری، صرفاً از این جهت کلی دارای اعتبار امر مختوم خواهد بود که وقوع بیع قبل از دعوا را ثابت می‌کند. (کاتوزیان، ۱۳۹۶، ش ۱۷۲)

۴-۶- عناصر قاعده

در خصوص عناصر قاعده اعتبار امر قضاوت شده، که برگرفته از سه عنصر برای این قاعده می‌باشد که در فقدان هر یک از این عناصر، امکان توسل به قاعده اعتبار امر قضاوت شده غیر ممکن خواهد بود. این سه عنصر شامل ۱- اتحاد اصحاب دعوی ۲- اتحاد موضوع دعوا ۳- اتحاد سبب دعوی می‌باشد که ما در این قسمت به نحو مختصر در خصوص قاعده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۴-۶-۱- اتحاد طرفین دعوی

یکی از شرایط تحقق اعتبار امر مختومه یا قضیه محکوم بهاء وحدت اصحاب دعوی است. منظور از وحدت اصحاب دعوی یا وحدت اشخاص این است که در دعوی سابق و دعوی جدید یا خود شخص، اصالتاً شرکت داشته و یا از طریق نمایندگی به وسیله اشخاص دیگر طرح دعوا کرده است. مثلاً شخص به وسیله وکیل یا ولی یا قیم در دعوا شرکت داشته باشد و محکوم به بی‌حقی شده باشد و این مرتبه بخواید خودش شخصاً همان دعوا را اقامه نماید

بدیهی است که چنین موردی مصداق امر مختومه خواهد بود. (واحدی، ۱۳۸۱، ص ۵۲)، اما در مورد منتقل‌الیه باید انتقال موضوع دعوی بعد از صدور حکم قطعی صورت گرفته باشد، اما اگر انتقال قبل از طرح دعوی یا در زمان جریان دادرسی باشد نسبت به وی اعتبار امر مختومه نخواهد داشت. (زراعت، ۱۳۸۴، ص ۳۳۴)

برای مثال: طبق شهادت شهود، «الف» و «ب» که هر دو همزمان وارد منزلی شده‌اند، یکی از آنان اقدام به تخریب مال ارزشمندیشده، اما معلوم نیست که چنین اقدامی از سوی کدام یک از اشخاص (الف و ب) بوده هر چند طبق ادله و قرائن موجود، یکی از آنان به این کار مبادرت نموده که غیر قابل تردیدی باشد. حال چنانچه زیان دیده اقدام به طرح دعوی بر علیه «الف» نموده و وی دفاعیاتی که از خود ارائه می‌کند در دعوی مطرح شده تبرئه گردد، برای این منظور دلیل موجهی وجود ندارد که پس از رد دعوی که بر علیه «الف» مطرح گردیده، دعوی زیان دیده بر علیه «ب» را با قاعده اعتبار امر محکوم بها معارض دانسته و قائل به رد آن شویم؛ زیرا هر چند خواسته عناصر موضوعی و حکمی هر دو دعوا یکسان می باشد، اما عدم ارتکاب فعل زیانبار توسط «الف» به هیچ وجه ثابت کننده عدم ارتکاب این فعل از سوی «ب» نبوده و در حقیقت عامل انسانی که سبب منتسب به وی است، با پدیده مادی سبب دعوا، دو امر مجزا و متفاوت بوده که یکسان بودن پدیده مادی سبب، به هیچ عنوان اثبات کننده وحدت «فاعل سبب ساز» نخواهد بود. پس شرط وحدت طرفین هر دو دعوا به واقع ریشه در منطوق داشته و از این حیث، شک و تردیدی به آن وارد نگردیده است. البته شرط اتحاد اصحاب همیشه خود را در قالب تغییر فاعل سبب بروز نمی‌دهد و در حالتی ممکن است فاعل جهت در هر دو دعوا یکسان بوده، اما در نقطه مقابل، خواهان دعوا یا همان فردی که جهت دعوا منافع و حقوق وی را تضییع نموده است تغییر نماید. (Bovin, 1986, p.430، نقل از موسوی، ۱۳۹۱، ص ۲۹۸)

۴-۶-۲- اتحاد خواسته دعوی

یکی از شرایطی که برای صدق اعتبار امر مختومه ذکر شده است، وحدت خواسته دو دعوا می باشد: خواسته دعوی قبلی که به حکم قطعی منتهی شده است و خواسته دعوی جدید که در دست رسیدگی است. اگر خواسته دعوی جدید نیز همان خواسته دعوی قبلی باشد، قاضی دعوی جدید باید به جهت صدق اعتبار امر مختومه، قرار رد دعوا صادر کند. منتهی سوال این است که قاضی دعوی جدید، خواسته دعوی قبلی را از کجا باید یعنی با رجوع به کدام قسمت از رأی قطعی قبلی احراز کند؟ با رجوع به دادخواست رأی قبلی که خواهان آن رأی تا پایان جلسه اول دادرسی، چه خواسته‌ای را از دادگاه خواسته است و یا فارغ از وی اعتنای به دادخواست رأی قبلی، باید به خود رأی قبلی رجوع کند و ببیند که قاضی رأی قبلی خواسته خواهان را چگونه توصیف کرده است؟ مسأله زمانی سخت خواهد شد که قاضی دعوی جدید ملاحظه کند که خواسته ذکر شده در رأی قبلی متفاوت از خواسته ذکر شده در دادخواست آن دعوی قبلی می‌باشد. مسأله باز زمانی سخت تر خواهد شد که قاضی دعوی جدید به این یقین برسد که قاضی رأی قطعی قبلی در توصیف خواسته خواهان اشتباه کرده است و در رأی خواسته ای را ذکر کرده که مقصود خواهان واقعاً آن نبوده است.

تغییرات جهت دعوی در ارتباط با اعتبار امر قضاوت شده

نسبت به این سوال دو پاسخ متفاوت به ذهن خطور می‌کند. پاسخ اول این است که از یک طرف خواسته ذکر شده در دادخواست دعوی قبلی صرفاً ادعا و برداشت و توصیف موضوعی خواهان بوده است و هیچ اعتبار امر مختومه‌ای نمی‌تواند داشته باشد. از طرف دیگر نیز قاضی مأخوذ به توصیف خواهان نیست و بلکه هم اختیار و هم تکلیف دارد که بیان‌های موضوعی اشخاص را توصیف کند و به آنها عنوان حقوقی بدهد تا زمینه اعمال به جا و درست حکم قانونی فراهم آید. در نتیجه خواسته درست و قانونی دعوی قبلی آن نبوده که در دادخواست ذکر شده است. بلکه همانا توصیف و درک قاضی از آن موضوع بوده است که در رأی و دقیقاً در قسمت جهات موضوعی رأی قبلی آمده است. اشتباه قاضی دعوی قبلی در توصیف خواسته نیز نمی‌تواند مجوز نادیده گرفته شدن موضوع مدنظر منطوق و جهات موضوعی رأی قبلی باشد. زیرا فلسفه اعتبار امر مختوم فصل خصومت و جلوگیری از رسیدگی مجدد حتی در صورت اشتباه دادگاه صادرکننده رأی قطعی قبلی می‌باشد.

پاسخ دوم این است که قاضی دعوی جدید چون استقلال قضایی دارد، نباید تابع توصیف نادرست قاضی دعوی قبلی از خواسته خواهان باشد. او اگر ببیند که در دعوی قبلی خواسته خواهان نادرست توصیف شده است، می‌تواند دعوی جدید را علی‌رغم وحدت اسمی در موضوع خواسته با دعوی قبلی، توصیف درست کند و بپذیرد. فرض کنیم خواسته مذکور در دادخواست دعوی قبلی، تخلیه ید از عین مستأجره بوده است. دادگاه با این استدلال که چون عقد اجاره تمدید شده است، حکم به رد خواسته خواهان می‌دهد و این حکم قطعی نیز می‌شود. محکوم علیه این حکم دو باره طرح دعوا می‌کند و باز تخلیه ید می‌خواهد. دادگاه این دعوی دوم به این یقین می‌رسد که قرارداد اجاره قبلی تمدید نشده است. بلکه موجر عین مستأجره را به مستأجر البته در قبال اقساطی فاقد مدت محدود تملیک کرده است. اگر خواسته دادخواست دعوی قبلی و حتی توصیف (نادرست) قاضی قبلی از آن دعوا را معیار قرار دهیم، خواسته دعوی جدید نیز همان (تخلیه ید) می‌باشد و در نتیجه باید قرار رد دعوی دوم به جهت شمول اعتبار امر مختومه صادر شود. ولی اگر واقعیت و امور موضوعی درست دعوی قبلی را ملاحظه کنیم، بعد از پایان مدت عقد اجاره و حتی در پی آن با انعقاد عقد باطل مملک عین، دیگر عقد اجاره‌ای باقی نمانده است و در نتیجه، خواسته خواهان هم در دعوی قبلی و هم در دعوی جدید می‌باید پذیرفته شود. حق و درست و اقتضای رعایت اصول دادرسی این است که توصیف نادرست دادگاه قبلی نباید مانع توصیف درست دادگاه جدید از موضوع و خواسته باشد. (Bolard, 2010, pp. 62-68).

نتیجه گیری:

در مقام نتیجه گیری از رابطه جهت دعوا و اعتبار امر قضاوت شده با یکدیگر و تأثیر تغییر جهت دعوا بر صدق اعتبار امر قضاوت شده می‌توان گفت که از یک طرف آنچه از بین جهت موضوعی و حکمی مد نظر و لازمه صدق اعتبار امر قضاوت شده است، جهت مفهومی است نه جهت حکمی و نه (اختلاطی از هر دو) زیرا اولاً تا موضوعی نزد اصحاب دعوا و دادرس ثابت و متیقن نباشد، اصلاً موضوع و جهت موضوعی وجود پیدا نمی‌کند و در نتیجه

نوبت به یافتن حکم آن جهت موضوعی در قانون یعنی به احراز جهت حکمی نمی رسد. ثانیاً جهت موضوعی بیان شده توسط خواهان به طور مطلق و بدون دخل و تصرف از سوی دادرس پذیرفته نمی شود. بلکه قاضی بیان و خواسته اغلب عرفی و نیز حقوقی خواهان را نخست توصیف می کند. یعنی به آن خواسته عرفی و یا حتی حقوق نادرست و عنوان حقوقی می دهد. مثلاً خواسته حکم بقره اعلام بطلان بیع به جهت تعیین نشده بودن ثمن را چنین توصیف می کند که مقصود خواهان و به خصوص طرفین نه به بیع بلکه هبه بوده است و سپس جهت حکمی آن امر موضوعی توصیف شده را احراز و اعمال می کند. ثالثاً آنچه به خواهان حق متعدد می دهد، نه تعدد جهت حکمی بلکه تعدد جهت موضوعی است. زیرا از یک طرف جهت حکمی چیزی نیست جز تطبیق خواسته توصیف شده خواهان با یکی از احکام قانونی. از طرف دیگر نیز متعدد بودن حکم یک موضوع در قانون دلیل متعدد بودن آن موضوع نیست. در نتیجه عدم استناد به یک حکم خاص درباره یک موضوع دلیل عدم آن موضوع نیست. ولی قبول یک موضوع و حکم دادن با هر جهت حکمی، دلیل مختومه شدن آن موضوع است. پس بحث را باید با این نتیجه تلخیص کنیم که صرفاً تغییر جهت موضوعی مانع صدق و تحقق اعتبار امر قضاوت شده است.

منابع و مأخذ:

الف) منابع فارسی

- شمس، عبدالله، ۱۳۷۹، آئین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات میزان.
- شمس، عبدالله، ۱۳۸۱، آئین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات میزان.
- شمس، عبدالله، ۱۳۸۶، آئین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ اول، تهران، انتشارات دراک.
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۳، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، چاپ ششم، تهران، نشر میزان.
- زراعت، عباس، ۱۳۸۴، قانون آئین دادرسی در نظم حقوق کنونی، چاپ دوم، تهران، انتشارات خط سوم.
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۹، حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها، چاپ پنجم، تهران، شرکت سهامی انتشار
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۶، عقود معین، جلد دوم، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات گنج دانش.
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۸، عدالت قضایی، گزیده آراء، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر.
- واحدی، قدرت الله، ۱۳۸۳، آئین دادرسی مدنی، چاپ سوم، جلد سوم، تهران، انتشارات میزان.
- متین دفتری، احمد، ۱۳۷۸، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.
- موسوی، سیدامیر حسام، ۱۳۹۱، سبب دعوا، رساله دکتری دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، مقالات و جزوات

کاتوزیان، ناصر، سهم عدالت در قضاوت، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۲، زمستان ۱۳۸۲.

محسنی، سعید، اعتبار امر قضاوت شده و مبانی آن، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۳۱، تابستان ۱۳۷۹.

ب- منابع خارجی

Bolard, G. (1993), les principe directeurs du process civil, jcp,

تغییرات جهت دعوی در ارتباط با اعتبار امر قضاوت شده

Bolard Georges, L'AUTORITE DE CHOSE JUGEE ET LES PRINCIPES DIRECTEURS DU PROCES, Teka Kom. Praw. – OL PAN, 2010.

Natalia Fricero,(1998) autorite du judgment, jurisclasseur, n2, p421.

Danscecas,c'est la force executoire du jugement qui est suspendue, non son autorite de chose jugee, fricero, op cit, p969.

M.Bovin, Les jugments implicates en question, JCP, 1975

Seulce qui aeteexpressement indique dans le dispositive et qui a fait L'objet des debats contradictories a autorite de la chose jugee. Bovin, op cit, p621.

Solus (H) et perrot(1961), Droit juideciaire prive T.I. Introduction Nations fondamentales, paris.

Morel (Rene) (1949) Tratiee elementaire de procedure civile, 2e ed, paris.

Nadeau Andre,(1980) L'autorite de la chose jugee, Mc Gill Law Journal, No. 2.

Changes to the lawsuit regarding the validity of the judgment are judged

Hassan Pashazadeh¹, Esmael Saghiri² & Ali Omrani³

Abstract:

In this article, we want to study the impact of the change in the dispute on the validity of the validity of the judgment given. In this regard, we are confronted with the question that the change in the direction of the dispute applies to the change in the direction of the verdict, or whether it is necessary to change the subject of the dispute so that we can make a change in the course of the dispute and, consequently, in the absence of the truth of the validity of the judgment. The majority of writers consider the legal description of the court to be necessary for the realization of the concept, and most of the disagreement over the possibility of redefining the subject's thematic and the possibility of filing a claim is merely a change in description. After studying the concept of credit, the judgment is judged and judicial decisions are subject to this rule and relying on this thinking based on the fact that the lawsuits are subject to the subject realization and not to the point, the existence of the ruling is also ruled out, with caution We have come to the conclusion that changing the direction of the dispute will not be true by changing the direction of the verdict but by changing the direction of the matter.

Keywords: causes Subject matter, verbal directions, validity of the judgment, description, affective affairs.

¹ : Assistant Professor, Department of Private Law, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran. E-mail: Hasanpashazadeh@yahoo.com.

² Assistant Professor, Department of Private Law, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran. E-mail: Saghiri_esmaeil@yahoo.com.

³ PhD Student in Private Law, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran. (Corresponding Author). Email: Omrani_alilawer@yahoo.com.